

زن و
دانشگاه
خوارزمی
علیرضا تقوی

دانشگاه هفته نامه

ویژه نامه
روز جهانی
زن

زنان
ایران
علیرضا تقوی

فرقی
نمی کند
کجا!
مریم فراهانی

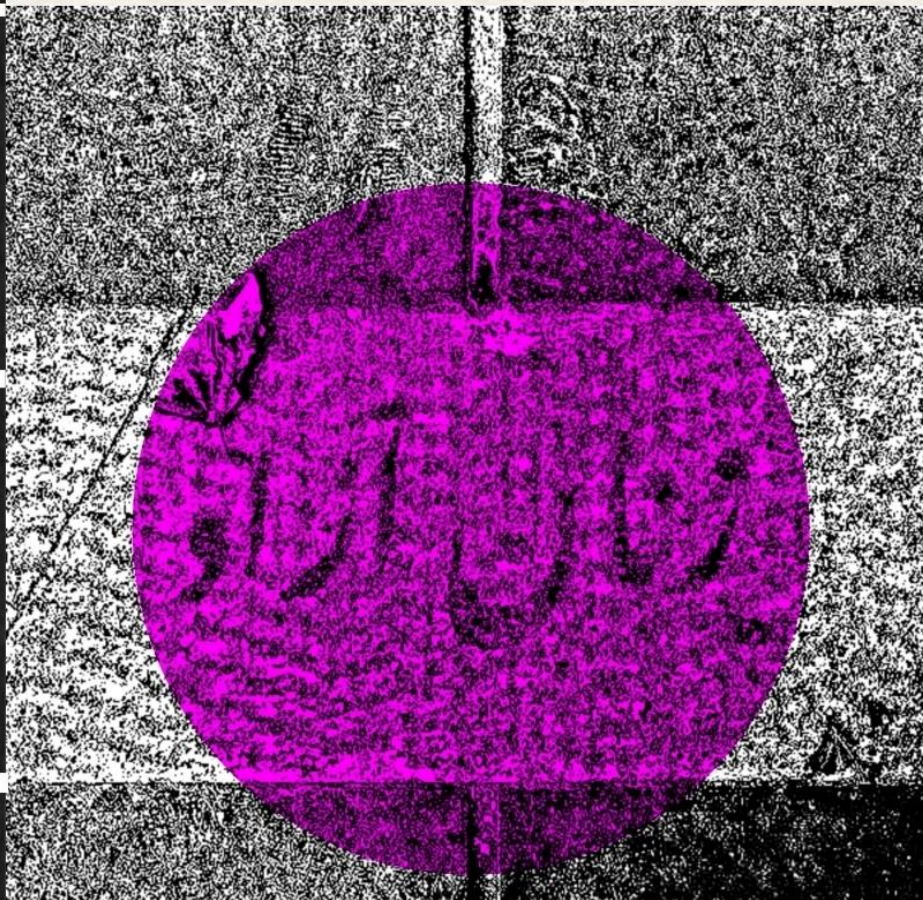
شماره چهاردهم - ۱۴۰۳/۱۲/۲۵ - رایگان
هفته نامه انجمن علمی - دانشجویی جامعه شناسی دانشگاه خوارزمی

بدن زن
در انقیاد
قدرت
کیما سید

موج های
طلایی
فاطمه گودرزی

تبعیض
ناروا
محمد شاه رضا

تاملی
بر تجربه
زنان
سجاد سلیمان پناه



تفاوت را
بپذیریم
قدرت را
بسازیم
ساجده فیضی

تصویر ها
چگونه
شکل
می گیرند
الهه عظیم زاده

اتاقی
از آن
خود
حدیثه پشمکی

نابرابری
جنسیتی
در ورزش
مینا صالحی

شناسنامه

هفته نامه دانشجویی **ویا لکتیک**

صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویی جامعه شناسی دانشگاه
خوارزمی

سردبیر:

بهرز رحیمی

مدیر مسئول:

محمد شاه رضا

هیئت تحریریه شماره چهاردهم:

کیمیا سید، ساجده فیضی، الهه عظیم زاده، مریم
فراهانی فاطمه گودرزی، محمد شاه رضا سجاد
سلیمان پناه، علیرضا تقوی حدیثه پشمکی، مینا
صالحی

ویراستار:

مهرنوش فیروزی

سقط جنین

بدن زنان در انقیاد قدرت

کیمیا سید، دانشجوی پژوهش علوم
اجتماعی دانشگاه خوارزمی

سقط جنین تنها یک مسئله قانونی یا اخلاقی نیست، بلکه درون یک نظام گفتمانی پیچیده قرار دارد که کنترل بر بدن زنان را از راه‌های مختلف اعمال می‌کند. فوکو توضیح می‌دهد که چگونه مدرنیته سه حکم اساسی را تحمیل کرد: ممنوعیت، عدم وجود و سکوت (فوکو،

۱۳۸۳: ۱۱). نمود این سه حکم را می‌توان در رابطه با زنان و مسئله سقط جنین مشاهده کرد. بسیاری از قوانین آن را غیرقانونی می‌دانند

(ممنوعیت)، زنانی

که سقط جنین می‌کنند یا خواهان آن هستند از نظر اجتماعی نادیده گرفته می‌شوند (عدم وجود) و گفتمان رسمی و غیررسمی از صحبت درباره آن اجتناب می‌کند (سکوت).

اما قدرت تنها از طریق سرکوب مستقیم عمل نمی‌کند. فوکو نشان می‌دهد که در دوران‌های مختلف بدن و سکسوالیته تحت نظارت گفتمان‌های متعددی بوده‌اند و نه این که صرفاً سرکوب شده باشند (همان، ۹). در مورد سقط جنین گفتمان‌های پزشکی، حقوقی و رسانه‌ای نه تنها آن را محدود یا ممنوع می‌کنند، بلکه تصویری خاص از زنانگی، مادری و بدن زنانه ارائه

می‌دهند که در خدمت سازوکارهای قدرت است. این گفتمان‌ها ممکن است سقط جنین را به عنوان امری خطرناک، غیر اخلاقی یا غیرطبیعی بازنمایی کنند و از این طریق، بدن زنان را تحت کنترل نگاه دارند. بنابراین مسئله اصلی این نیست که آیا سقط جنین ممنوع است یا مجاز، بلکه این است چه کسانی درباره آن سخن می‌گویند، چه چیزی درباره آن گفته می‌شود و این گفتمان‌ها چگونه بدن زنان را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

سقط جنین نه تنها یک فرایند پزشکی، بلکه مسئله‌ای سیاسی و اجتماعی است که به این پرسش بر می‌گردد: چه کسی حق دارد درباره بدن زنان تصمیم بگیرد؟

پزشکان؟

قانونگذاران؟

روحانیون؟ یا خود

زنان؟ در بسیاری از

جوامع زنان از

تصمیم‌گیری برای

بدن خود کنار

گذاشته شده‌اند و



نهادهای پزشکی، قانونی و مذهبی این قدرت را در اختیار گرفته‌اند. گویی که زنان از داشتن صدایی مستقل درباره بدنشان محروم شده‌اند و کنترل بدنشان از طریق نهادهای پزشکی، قانونی و مذهبی اعمال می‌شود.

به نقل از فوکو باید گفت: آنچه بر پایه تولید مثل تجویز نشده بود یا در تولید مثل تجلی نمی‌یافت دیگر نه کاشانه‌ای داشت نه قانونی و نه سخنی. هم مطرود بود هم مردود (همان، ۱۰). سقط جنین هم در بسیاری از جوامع با همین مکانیسم مواجه شده است. نه تنها در بسیاری از کشورها غیر قانونی است، بلکه حتی صحبت از آن، آموزش درباره آن و پذیرش آن

در گفتمان عمومی سرکوب شده است. قدرت نه تنها از طریق بیان آنچه باید گفته شود عمل می‌کند، بلکه سکوت را نیز مدیریت می‌کند. وقتی گفتمان غالب درباره سقط جنین خطرات پزشکی و عوارض آن را برجسته می‌کند، جنبه‌های دیگر آن سانسور یا نادیده گرفته می‌شود. یا زمانی که مطرح می‌شود: «مادری کردن بخش ضروری هویت زنانه است» شکل خاصی از قدرت تولید می‌شود. در این‌جا، قدرت نه تنها سرکوبگر بلکه تشویق‌آمیز و هدایت‌کننده است. دولت‌ها و نهادهای اجتماعی بسته به سیاست‌های جمعیتی و ایدئولوژیک خود ممکن است در یک دوره زنان را به فرزندآوری تشویق کنند و در دوره‌ای دیگر سقط جنین را به عنوان ابزاری برای کنترل جمعیت مجاز بدانند. حتی ممکن است در بعضی جوامع سقط جنین قانونی باشد اما گفتمان غالب طوری شکل بگیرد که زنان احساس شرم و گناه داشته باشند. در این حالت دیگر نیاز به نهی قانونی نیست، چراکه قدرت از طریق تولید حقیقت، بدن زن را در انقیاد خود نگاه می‌دارد. پس می‌توان گفت نهادها به طور نظام‌مند به دنبال تقویت نوع خاصی از دانش هستند که به حذف شدن برخی از واقعیت‌ها منجر می‌شود.

و اما سؤالی که پیش می‌آید این است آیا آزادی واقعی سقط جنین اساساً ممکن است یا همیشه در چارچوبی قرار دارد که توسط سیاست و اقتصاد کنترل می‌شود؟ حتی اگر آزاد شود، آیا فراتر از حق فردی درگیر منافع اقتصادی سیاسی و اجتماعی نیست؟ آیا اساساً وجود ابزاری به نام سقط جنین و حتی قانونی شدن آن با اهداف اقتصادی و سیاسی دنبال نمی‌شود؟

می‌بینیم که گفتمان سقط جنین نیز می‌تواند بخشی از نظام گسترده‌تری از قدرت، سیاست و اقتصاد باشد. زمانی که فوکو درباره سرکوب سخن می‌گوید به نیت و استراتژی‌های پشت گفتمان‌های سرکوب و

آزادی نیز اشاره می‌کند. به زعم فوکو می‌توان دوگانگی سرکوب و آزادی را به چالش کشید.

زمانی که سقط جنین را محدود به حق زن در کنترل بدنش می‌کنیم یا زمانی که آن را حق جنین برای زندگی تلقی می‌کنیم در هر دو شیوه، یک استراتژی گفتمانی وجود دارد که به دنبال پنهان کردن و طرد کردن دیگری است. پس اگر بخواهیم به نیت و استراتژی‌های پشت این گفتمان‌ها پی ببریم باید پرسید: چه گروه‌هایی از دو قطبی آزادی / سرکوب درباره سقط جنین سود می‌برند؟ آیا سقط جنین فقط یک مسئله حقوقی است؟ آیا با حقوق زن تلقی کردن آن جنبه‌های دیگرش نادیده گرفته نمی‌شوند؟

با نگاهی فوکویی به بحث سقط جنین درمی‌یابیم که این بحث فراتر از یک مسئله قانونی است و درون شبکه‌ای از قدرت گفتمان و تولید حقیقت تعریف می‌شود. نهادهایی که درباره سقط جنین سخن می‌گویند نه تنها آن را محدود یا آزاد می‌کنند، بلکه تصویری خاص از زنانگی، مادری و بدن زنانه می‌سازند که در خدمت سازوکارهای قدرت است. در نتیجه مهم است به گفتمان‌های شکل گرفته و چگونگی کنترل بدن زنان از طریق این گفتمان‌ها پرداخته شود.

منابع:

فوکو؛ میشل (۱۳۸۳). اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

تفاوت را بپذیریم،

قدرت را بسازیم

ساجده فیضی، دانشجوی جامعه‌شناسی
دانشگاه خوارزمی

قرن‌هاست که زنان در ساختارهای مردسالارانه قرار دارند. از محرومیت از آموزش و حق رأی گرفته تا انکار استقلال بدن و ذهن، این موارد به وضوح در جامعه آشکار بوده است. اما در کنار این ظلم‌های آشکار، یک روایت دیگر نیز وجود دارد: زنان گاهی نه تنها در برابر ساختار، بلکه در برابر یکدیگر قرار

می‌گیرند. اختلافات بر سر ارزش‌ها، پوشش، سبک زندگی یا حتی جایگاه اجتماعی، به جای آنکه به اتحاد منجر شود، به دشمنی و قضاوت تبدیل می‌شود. این تناقض دردناک است. چطور می‌شود در دنیایی که هنوز

حقوق ابتدایی‌مان به رسمیت شناخته نمی‌شود، به‌جای تنفر از یکدیگر، از هم حمایت کنیم؟ چطور می‌شود در ساختاری که برای همه یک سطح از هر چیزی را در نظر می‌گیرد، با تنوع در انتخاب‌هایی که سریعاً ارزش‌گذاری می‌شوند کنار آمد؟ چطور باید با پیش‌داوری‌هایی که صرفاً از پوشش‌های متنوع شکل می‌گیرند، کنار آمد؟

اختلاف میان زنان تصادفی نیست. این اختلافات ریشه در سازوکارهای پیچیده‌ای دارد که جامعه آن را طبیعی جلوه می‌دهد. یکی از این سازوکارها، استفاده از پوشش به عنوان ابزاری برای قضاوت

است. زنی که حجاب دارد و زنی که ندارد، گاهی نه به‌عنوان انتخاب فردی، بلکه به‌عنوان نمادی از هویت جمعی دیده می‌شوند. این تقابل، نتیجه سیاست‌های مربوط به بدن زنانه است که حتی در غیاب مردان، زنان را به نگرهبانان این ایدئولوژی تبدیل می‌کند. رقابت تحمیلی نیز یکی دیگر از دلایل جدایی میان زنان است. این را می‌شود از انتخاب زنان برای تعریف هویت خود در جامعه مشاهده کرد، از تعریف زیبایی و جراحی‌های بی‌رویه. نظام مردسالار زنان را در موقعیتی نگه می‌دارد و آن‌ها را وادار می‌کند برای تصاحب منابع مانند موقعیت‌های شغلی و تأیید اجتماعی با یکدیگر رقابت کنند. این سیستم زنان را به رقابت با هم ترغیب می‌کند تا تمرکزشان از تغییر ساختارها منحرف شود.

زنان تحت فشار اجتماعی خود را با معیارهای مردسالار هماهنگ کرده و این هماهنگی را به دیگر زنان نیز تحمیل می‌کنند. زنی که بدن دیگران را بر اساس استانداردهای



مردپسند قضاوت می‌کند، در واقع همان ساختار را بازتولید می‌کند. ساختارهایی از این دست، از تفرقه‌ما بهره می‌برند. هروقت زنی را به‌خاطر حجاب، تحصیلات، شغل یا سبک زندگی‌اش تحقیر و قضاوت کنیم، درواقع دشمن واقعی را پنهان کرده‌ایم: نظامی که می‌خواهد زنان یا قربانی بمانند یا رقابت‌جو، نه هم‌پیمان و حامی.

اتحاد بدون یکسان‌سازی بسیار مهم است. اتحاد به معنای هم‌شکلی نیست. می‌توان در عین تفاوت، یکدیگر را حمایت و درک کنیم. تمرکز بر دشمن مشترک نیز ضروری است؛ به جای جنگیدن بر سر اینکه چه کسی زن بهتری است، باید پرسید چه

کسانی از این جنگ سود می‌برند. در تاریخ هرگاه زنان هم‌صدا شدند، دیوارهای ستم ترک خورده‌اند. امروز وظیفه ما در کنار مبارزه با نظام مردسالاری، ساختن تعریفی نو در ارتباط با دیگر زنان نیز هست.

ما برای ساختن آینده‌ای بهتر، باید یاد بگیریم که چگونه با یکدیگر همکاری کنیم و از یکدیگر حمایت کنیم. تنها در این صورت است که می‌توانیم بر ساختارها غلبه کنیم و صدایی برای تغییر باشیم. با هم بودن نه تنها قدرت ما را افزایش می‌دهد، بلکه به ایجاد تغییرات نیز ختم می‌شود.



تصویرها چگونه شکل

می گیرند؟

الهه عظیم زاده، دانشجوی جامعه‌شناسی
دانشگاه خوارزمی

این که آدم‌های کمی آن سر دنیا واقعاً روزی
پانزده‌ساعت روی این قاتلان خاموش می‌ایستند و
جلوی قاضی یا مدیرشان محکم حرف می‌زنند و
فرصت نفس کشیدن را فقط به هنگام ویسکی آخر
شب پیدا می‌کنند!

سال‌هاست انگار دارم و داریم با این هالیوود درونمان
می‌جنگیم. حواسمان هست؟

اما خب، گاهی بیخ ریشمان را می‌گیرد. بیرون می‌زند.
به خودمان در آینه لبخند می‌زنیم و از صدای محکم
پاشنه‌هایمان بر روی زمین لذت می‌بریم و یکی دو
جمله معروف کوکو شنل را با خودمان هی تکرار
می‌کنیم.

در نهایت کدام پیروز است: من یا من؟

سال‌هاست که با تصویر زن قدرتمند ساخته‌شده
زندگی می‌کنم. زنی که کفش پاشنه بلند می‌پوشد
(حتی در محیط کار)، رژ و لاک قرمز می‌زند،
پیراهن‌های بلند تا زانو با کت و شلوار می‌پوشد
تقریباً چند سال پیش بود که عکسی را در فیس‌بوک
منتشر کردم و گفتم: «آرزو دارم این‌طور، با این
استایل تعریف‌شده سرکار بروم». حالا اما سال‌هاست
که دارم با این تصویر نهادینه‌شده می‌جنگم.

واقعیت اصلاً شبیه به تصویرهای هالیوودی نیست.
همان‌ها که مدت‌هاست با آن شخصیت‌های جذاب و
دوست‌داشتنی به خوردمان داده‌اند. کافیست سریال
Suits را دیده باشید.



فرقی نمی‌کند کجا!

مریم فراهانی، دانشجوی مددکاری اجتماعی
دانشگاه خوارزمی

به واسطهٔ رشته‌ای که در آن تحصیل می‌کنم و به موجب کارورزی‌هایش با همه جور آدم در مکان‌ها و طبقات اجتماعی متفاوت سر و کله می‌زنم. بعضی از صفات بین آن‌ها مشترک و برخی هم متفاوت است؛ مثلاً هیچ‌کس از پول بیزار نیست، چه آن‌هایی که پول دارند چه آن‌هایی که نه. هیچ‌کس از دروغ خوشش

نمی‌آید، چه آن‌هایی که دروغ می‌گویند چه آن‌هایی که صادق هستند یا حداقل سعی می‌کنند که صادق باشند. برخی از خانم‌ها خوددارترند و برخی وقتی به مقاصدشان نمی‌رسند بیشتر پرخاش می‌کنند و اما مردان...

یک چیزی بین اکثر آنها مشترک است که نه تنها به

مزاجم خوش نمی‌آید بلکه آزارم هم می‌دهد. چون دانشجوی هستم و در ته جیبم شپش کله‌ملق می‌زند ناچارم که از وسایل حمل و نقل عمومی استفاده کنم. من هم در شوش و میدان خراسان در ایستگاه اتوبوس منتظر ماندم و هم در تجریش و ولنجک چشم‌انتظار بی‌آرتی بودم. بگذارید زودتر بروم سر اصل مطلب!

در واقع فرقی نمی‌کند کجا! شمال شهر یا جنوب آن. فرقی نمی‌کند که پول آن فرد از پارو بالا برود یا حتی پول پارو خریدن نداشته باشد. مسئله اصلی آن است که مردها (لطفاً جبهه نگیرید منظورم همان مردهایی

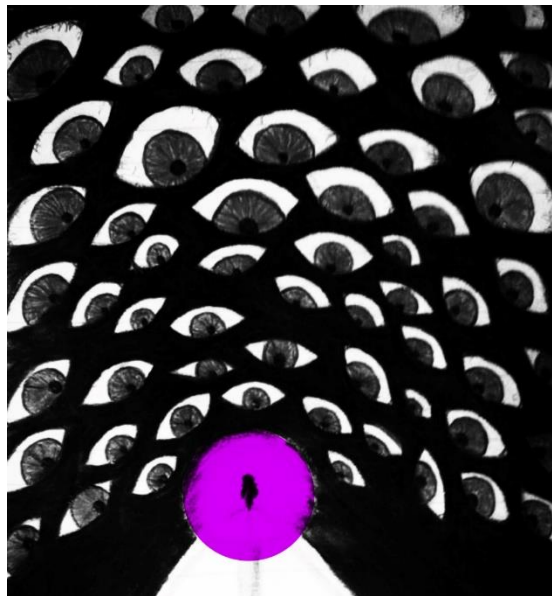
است که می‌دانید) به یک شیوه نگاهت می‌کنند. نگاهی که اصلاً خوشایند نیست. احساس ناامنی می‌کنی، آرزو می‌کنی که ای کاش پولدار بودی و خودت ماشین می‌خریدی، آرزو می‌کنی که کاش در خانه بودی یا نه اصلاً آرزو می‌کنی که کاش اصلاً مرده بودی.

نه تنها فرقی نمی‌کند کجا بلکه حتی فرقی نمی‌کند تو که هستی. پولداری؟ فقیری؟ تحصیل کرده‌ای یا نه؟ ظاهراً همین که زن باشی کافی است. حال چه حجاب داشته باشی یا نه، چه رنگی و چسبان پوشیده باشی چه تیره و گشاد، در نهایت اشعه زجرآور و

تیزی که از چشمان این مردان، به ظاهر به تن و جانت اصابت می‌کند از لایه‌های پوست و گوشتت رد می‌شود و همچون تیری زهرآلود به مغز استخوانت می‌خورد و قلبت تند می‌زند. آنقدر که گاهی نفست می‌گیرد و ترجیح می‌دهی که پیاده کز کنی. اما چه پیاده‌روی‌ای؟ در بالاشهر مردان مسن‌تر با ماشین‌های

چندین میلیاردی‌شان برای تو که سرت به کار خودت است بوق می‌زنند و در پایین شهر اتباع و دیگران با فاصله کم از تو راه می‌روند یا تکه‌ای به جان تکه پارهات می‌اندازند. اعتراض هم که بکنی به متوهم بودن یا حساسیت بیش از حد متهم می‌شوید و یا اینکه توهین‌های بیشتری مثل: «حالا فکر می‌کنی کی هستی؟ خیلی خوشگلی که نگاهت کنم؟» می‌شنوی.

آزار خیابانی یک اتفاق لحظه‌ای نیست. زخمی است که هر بار که پا در خیابان می‌گذاری، باز می‌شود. فرقی نمی‌کند امروز باشد یا دیروز، این خیابان باشد



یا آن یکی، صبح زود باشد یا نیمه شب. یک چیز تغییر نمی‌کند: آن نگاه‌ها، آن زمزمه‌های چندش‌آور، آن حس سنگینی که از سایه‌های ناخواسته پشت سرت می‌آید.

گاهی می‌نشینم و فکر می‌کنم: «یعنی واقعاً نمی‌فهمند؟ یعنی متوجه نیستند که وقتی آن‌طور زل می‌زنند، وقتی بی‌اجازه به حریم بدنت وارد می‌شوند، وقتی با نگاهشان تنت را می‌کاوند، چیزی درونت فرو می‌ریزد؟» یا شاید هم برایشان مهم نیست. شاید قدرت همین است، همین که خیال کنند حق دارند. مهم نیست که تو چقدر خودت را جمع کنی، مهم

نیست که تندتر راه بروی، چادرت را محکم‌تر بگیری، نگاهت را زمین بدوزی، هدفون در گوشت بگذاری تا نشنوی باز هم ادامه دارد آن چشم‌ها هنوز به تو خیره شده‌اند.

گاهی به مردانی که

کنارم در ایستگاه ایستاده‌اند نگاه می‌کنم؛ آرام، بی‌دغدغه، شاید خسته از روزشان، شاید منتظر رسیدن اتوبوس، نه کسی به آن‌ها زل می‌زند، نه کسی در دل شب سایه‌وار تعقیبشان می‌کند، نه مجبورند هزار بار مسیرشان را عوض کنند که از کوچه‌های خلوت نروند. چقدر عجیب است که برای آن‌ها خیابان فقط خیابان است، نه میدان جنگی برای زنده ماندن، نه مسیری پر از مین‌هایی که هر لحظه ممکن است زیر پا منفجر شود. و بعد به خودم فکر می‌کنم، به تمام زن‌هایی که این حس را می‌شناسند و به این فکر می‌کنم که فرقی نمی‌کند کجا باشیم، چون همیشه

جایی در این خیابان‌ها، در این کوچه‌ها، در این متروها، مردی ایستاده که تو را مثل یک شی، مثل یک تکه گوشت، نگاه می‌کند. انگار یک جفت چشم از دور تنت را هدف گرفته‌اند، انگار دارند اندازه‌ات می‌زنند، انگار حتی راه رفتنت هم چیزی است که باید تحلیل شود. تندتر می‌روی، راهت را عوض می‌کنی، ولی این بازی ادامه دارد.

در جامعه‌شناسی، فضاهای عمومی قرار است متعلق به همه باشند. اما تجربهٔ زنان نشان می‌دهد که این فضاها برای آن‌ها چندان هم عمومی نیست. خیابان، مترو، تاکسی، ایستگاه اتوبوس—همه جا یک الگوی تکراری وجود دارد.

ناامنی یک احساس دائمی است که هیچ‌وقت از بین نمی‌رود، فقط تغییر شکل می‌دهد. در جنوب شهر، نگاه‌های سنگین‌تر، نزدیک‌تر، پرصداتر.

در شمال شهر، نگاه‌هایی که شاید

شیک‌تر باشند، ولی همان قدر سهمگین و بی‌رحم هستند.

در گفتمان مردسالاری بدن زن همیشه چیزی بوده که باید کنترل شود. از رفتارش گرفته تا پوشش و حتی مسیرهایی که در خیابان انتخاب می‌کند. اگر تنها باشی، می‌گویند چرا تنها آمده‌ای؟ اگر با کسی باشی، می‌گویند چرا با اوئی؟ اگر تند راه بروی، چرا فرار می‌کنی؟ اگر آرام باشی، چرا جلب توجه می‌کنی؟ هیچ راهی برای رهایی وجود ندارد. تو فقط هستی و همین کافی است که تحت نظارت باشی.



و بعد، آن لحظه‌های آشنای بی‌اعتنائی جمعی. مردانی که کنار ایستاده‌اند و نگاه می‌کنند ولی هیچ‌چیز نمی‌گویند. کسانی که می‌شنوند ولی واکنشی نشان نمی‌دهند. راننده‌ای که در آینه لبخند معنادار می‌زند. جامعه‌ای که تو را مقصر می‌داند چون احتمالاً «حساسیت بیش از حد داری».

این همان چیزی است که دردناک است. نه فقط نگاه‌های بی‌پروا، نه فقط کلماتی که از گوشه‌ی لب‌ها پرتاب می‌شوند، بلکه این آگاهی که تو تنها هستی. که امنیت تو مسئله هیچ‌کس نیست جز خودت.

که تویی که باید بیشتر مراقب باشی، مسیرت را تغییر دهی، دیر نکنی، زود برگردی، در جمع باشی، لباس مناسب بپوشی، نگاهت را زمین بدوزی. اما هیچ‌کدام از این‌ها کار نمی‌کند. چون مشکل تو نیستی، مشکل این ساختاری است که نگاهش به تو، با نگاهش به بقیه تفاوت دارد.

پس بله، فرقی نمی‌کند کجا، چون کافی است زن باشی...

تبعیض ناروا

دودی که به چشم مردان هم می‌رود

محمد شاه رضا، دانشجوی جامعه‌شناسی
دانشگاه خوارزمی

حرف از تبعیض علیه زنان که می‌شود همیشه این سؤال از سوی مردان مطرح می‌شود که برای منی که با مشکلاتی مثل سربازی و شغل‌های سخت و مهریه و انتظارات عجیب و غریب جامعه از من برای الزام کردن نقش جنسیتی‌ام دست و پنجه نرم می‌کنم دقیقاً چه فایده‌ای در صحبت از تبعیض و خشونت علیه زنان هست؟

این سؤال بسیار به‌جا و مهم است. دقیقاً چرا مسئله تبعیض و نابرابری علیه زنان مردان را نیز درگیر می‌کند؟ آیا اصلاً این موضوع مردان را درگیر می‌کند؟ یا صرف مسئولیت اخلاقی است که باید عامل کنش ما در این موضوع باشد؟

می‌خواهم از سربازی شروع کنم که هم بسیار عینیت یافته است و هم ورد زبان کسانی است که فکر می‌کنند با چنین مسائلی گفتن از نابرابری و تبعیض علیه زنان کار درستی نیست. هر چند که زنان ارتشی، در ایران از دهه‌های نخستین قرن تاکنون حضور داشته‌اند، اما

زنان ملزم به خدمت در دوره سربازی نیستند. از طرفی با وجود تلاش‌های صورت گرفته توسط عده مشخصی از زنان، تعداد زنان مشغول به کارهای دشوار بسیار کم‌تر از مردان است. قربانی بیشتر

قتل‌ها مردان هستند. مردان ملزم به پرداخت مهریه در ازدواج‌ها هستند. بسیاری از این مهریه‌ها خارج از توان مالی فردی است که ازدواج می‌کند و با به‌اجرا گذاشته شدن آن، یا زندان در انتظار اوست یا مقدار زیادی بدهی.

حال، با گفتن همه این‌ها ترازوی دغدغه در نظر بسیاری از مردان سمت خود مردان است و غیر از این نه در نظرشان درست است و نه اخلاقی و عقلانی. حال آنکه اگر دقیق‌تر به مسائل بیان شده نگاه کنیم ردپای تبعیض علیه زنان را در آن خواهیم دید.

مثالی ساده به درک مسئله کمک می‌کند. فرض کنید شما در گروهی ده‌نفره هستید که پنج نفر از شما با پنج نفر دیگر تفاوت معناداری دارند. کار خاصی که سخت و دشوار است از شما خواسته شده. انجام آن کار برای دقیقاً ده نفر سخت نیست، اما پنج نفر از انجام این کار نهي می‌شوند. آنها توسط پنج نفر دیگر نیز مجاز به مشارکت در این امر نیستند.

چه اتفاقی می‌افتد؟ تمام فشاری که قرار بود بین تمام اعضای گروه تقسیم شود، به‌واسطه ممنوعیت از همکاری و عدم تمایل اعضای دیگر به مشارکت گروهی بر دوش پنج نفری که دارای ممنوعیت نیستند می‌افتد.

به‌عبارتی تبعیض علیه گروه ممنوع‌شده از مشارکت، خود

در درون، تبعیض دیگری علیه گروه ممنوع‌نشده از مشارکت ایجاد می‌کند.

مصادق این مثال این است که در مواردی مانند کار در معدن‌ها و شرایط سخت، سربازی و مشارکت در



ارتش، امور ریاستی و مدیریتی و ... نهاد سازمانی زنان را اصولاً دارای قابلیت مشارکت نمی‌بیند و اجازهٔ مشارکت را به آنان نمی‌دهد. اگر هم بدهد سختی‌هایی جلوی پای آن‌ها سبز می‌کند که رفتن را به ماندن ترجیح بدهند.

برای درک بهتر این وضعیت رجوع می‌کنم به روایت مهناز میرزایی، یکی از اولین مهندسانی که وارد کار در معدن شد، در مصاحبه با خبرگزاری مشرق:

«...وقتی به عنوان نخستین مهندس معدن زن پای در معدن سرآورده گذاشتم هیچ کس تصور نمی‌کرد که من برای کار کردن در معدن آمده باشم...»

بخش‌های دیگر روایت او نیز مهم است:

«...میرزایی روزهایی را به یاد می‌آورد که کارگران معدن به دلیل اینکه زن است صحبت‌هایش را به عنوان مهندس معدن جدی نمی‌گرفتند...»

«...میرزایی این گونه می‌گوید که وقتی وارد معدن شدم کارگران مرد با تعجب به من نگاه می‌کردند و باورشان نمی‌شد من برای کار به این‌جا آمده باشم. جالب‌تر اینکه در همان روز فردی که باید معدن و محیط کار را به من نشان می‌داد سخت‌ترین جاهای معدن را به من نشان داد...»

واضح است که گذر از دو سد محکم در پیش روی خانم میرزایی قرار داشته؛ یکی گذر از ممنوعیت‌های جامعه، گروه‌ها و نهادهای مختلف برای کار در محیط‌های دشوار و دیگری روبه‌رو شدن با تعجب، ناباوری و اذیت‌های مداوم و غیرقابل قبول بودن کار کردن خانم‌ها در آن محیط از نظر مردان است.

او از این موانع گذشت اما چند زن دیگر می‌توانند از چنین سدهایی بگذرند؟ ساختار جامعه چقدر اجازه می‌دهد که زنان در این نهادها فعالیت کنند؟

طبیعتاً وقتی زنان از کار در چنین فضاهایی منع می‌شوند راهی جز پر کردن جای آنان با مردان برای نهادهای اقتصادی نخواهد بود.

یا به عنوان مثال درمورد مسئله مهریه که امروزه نقل محافل بحث‌های جنسیتی است، و همان قراردادی است که زن باید در ازای مقدار زیادی پول بر روی حق تحصیل، اشتغال، حضانت فرزند و ... چشم ببوشد. این در حالی است که بسیاری از زنان حاضرند برای داشتن این حقوق قید مهریه را بزنند.

در مسئلهٔ الزاماتی که نقش‌های جنسیتی ایجاد می‌کنند نیز دچار همین وضعیت هستیم. «مردی که موی او بلند است فلان است، ناخنش تمیز باشد بهمان است، صورتش صاف باشد چیز دیگری است و ...» که در درون همهٔ این‌ها به صورت زبانی ریشه‌هایی از مردسالاری و زن‌ستیزی دیده می‌شود. نمادپردازی‌هایی که در درون خود صرف ایراد در شناختن زنانگی را نمایان می‌کنند.

این وضعیت باعث سرکوب عادی‌ترین احساسات طبیعی در مردان می‌شود که مبدا مردانه نباشند و بیش از حد زنانه. مثلاً گریه کردن، بیان سالم ناراحتی و خشم و ...

با این حساب بارها می‌توان معادله را نوشت و باز به این نتیجه رسید که در نهایت دود تبعیض و نابرابری، خشونت و محدودیت علیه زنان به چشم مردان هم خواهد رفت و چه خوشایند تلقی بشود و چه نشود برای مبارزه با وضعیت اسفباری که مشکلات مردان در جامعه دارد باید به عقب برگشت و تبعیض‌هایی که در درون خود باعث این مشکلات شده‌اند را حل کرد.

تأملی بر تجربه زنان از هویت خود در جهان معاصر

سجاد سلیمان پناه، دانشجوی پژوهش علوم
اجتماعی دانشگاه خوارزمی

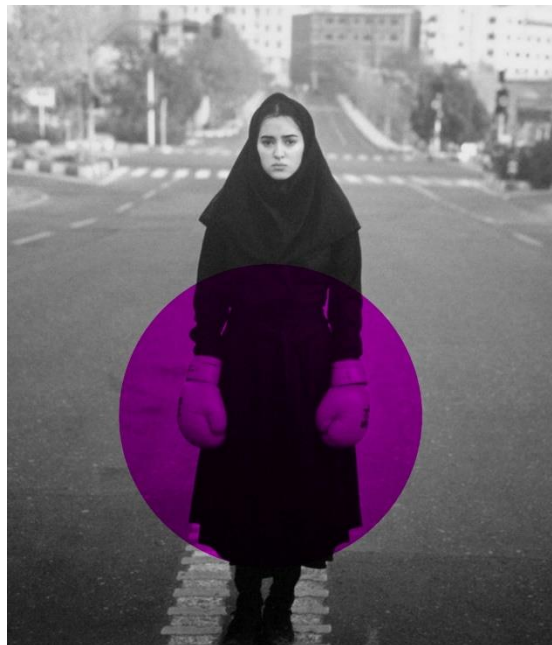
مطالعاتی در مقاله‌های کلیشه‌های جنسیتی و تاریخ زنان در ایران و جهان داشته‌ام که هر چند کافی نیستند، اما خلاصه آن‌ها می‌تواند در تلقی هویت زنان از خود در این نوشتار قابل توجه باشد.

زنان در فراز و نشیب زیست خود در پیشامدرن همواره عنصری تلقی می‌شدند که بیش‌تر در بستر زندگی شخصی خود نمایانگر بودند تا در اجتماع! در واقع اگر انسان‌ها از حقوق بشر در پیش از مدرنیته برخوردار نبودند، بخشی از همان انسان‌ها یعنی زنان از حقوق حیوانی برخوردار بودند. زنان در قالب کلیشه‌های

جنسیتی به پستی‌ری رانده شده بودند که اتفاقاً در ظاهر امری زیست‌شناختی و طبیعی قلمداد می‌شد تا امری اجتماعی و ساخته نظامات بشری، لذا بخش به‌خصوصی از زنان نیز در تلقی غیرقابل تغییربودن این نگاه نیز سهم داشتند. این امر موضوع عجیبی نیست، زیرا در نگاهی جامعه‌شناختی انسان به‌واسطه سرشت انباشتی تجربه مادی و غیرمادی خود به بقا و تداوم نمادها، کنش‌ها و ساختارهایی اقدام می‌کند که به حیات فردی و اجتماعی او در بستر تاریخی و معاصر شکل می‌دهد. ویژگی انباشتی

به فرهنگی منجر می‌شود که در تعریف گذرا، کلی به هم پیوند خورده از دانش، دین، هنر و اخلاقیاتی همراه با آداب و رسوم پذیرفته شده است. کالبد فرهنگ بر باورها و کنش‌های انسان‌ها در یک رابطه متقابل تأثیر گذاشته و با بقای خود توسط انسان‌ها تأثیر می‌پذیرفت. در یک مثال عینی از فرهنگ در شکل پیشامدرن با آغستگی مطلق با دین بر ارجحیت وجدان جمعی بر فردیت تأکید داشت و یکی از پیامدهای آن تولد تصورات و ذهنیت کلیشه‌ای متفاوت و نابرابری از مردان و زنانی بود که در اجتماعات انسانی امری طبیعی به نمایش درمی‌آمد.

در چنین فضایی زنان از یک سو مانند مردان در معرض ارجحیت گروه بر فرد قرار داشتند و همچنین از فعالیت اجتماعی که مردان به آن خو گرفته بودند، دور بودند، لذا در تقسیم کار مابین خانه و جامعه زنان بیشتر به خانه نزدیک‌تر بودند و حضور آن‌ها در جامعه به‌مثابه لکه ننگ و ناهنجاری قلمداد می‌شد. باید توجه داشت در



همه ادیان بزرگ حداقل این تصور وجود داشته است: برای نمونه شیخ فضل‌الله نوری از علمای برجسته شیعه در جواب تجددخواهی زنان عصر مشروطه توصیه می‌کند که مردان راضی نشوند که زنان و دخترانشان در جامعه حضور یابند مگر به شرط دارا بودن لباس عصمت، ضمن این‌که چادر چرخي هم از نظر نویسنده بی‌عصمتی به حساب می‌آید. تلاقی فرهنگ با دین به سنتی ختم شده بود که به مانند توصیف هدایت از زن مسلمان در داستان آبجی خانوم سرنوشتی جز ازدواج در شکل هنجاری نمی‌تواند در انتظار باشد و جز این به طرد منجر می‌شد.

با تکوین عصر مدرن و فروپاشی پیشامدرن روزه‌ای برای تغییر ایجاد شده بود. مدرنیته خردکننده استخوان هر چیز محکمی بود که در نتیجه آن محاسبات دنیوی به مناسبات خرد و کلان در ابعاد مختلف جهان انسانی مسلط می‌شد. مدرنیته در واقع با تقدس‌زدایی از مناسبات اجتماعی و حیات فردی و اجتماعی، آن‌ها را به نقد و پرسش کشانده است و بدین سبب، دگرگونی‌هایی در حیات ذهنی و عینی بشر در ابعاد اجتماعی و اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رخ داده بود. مسئله فردیت و تلاش برای استقلال از نیروهای حاکم در جامعه و آن جمله مسائل اساسی بود که به گواه زیمل در این عصر خود را نشان داد.

کلیشه‌های جنسیتی در این برهه مانند تغییرات دیگر با توجه به تحصیل زنان، افزایش فعالیت اجتماعی و اقتصادی زنان، تقدس‌زدایی از ابعاد مختلف حیات اجتماعی و فردی (مقدس در پیشامدرن) و افزایش فردیت و گردش اطلاعات تضعیف شدند.

این تحولات در تجارب نابرابری از دیدگاه زنان تأثیر آگاه‌بخش ولی تلخی داشت. درواقع آن‌ها به تکوین اجتماعی کلیشه‌های جنسیتی که در عصر پیشامدرن در پوشش دین و سنت مخفی مانده بود پی برده بودند. ریتزر به تجربه تلخ زنان از تبعیض و پیش‌داوری در هنگام ورود به بازار کار و تحصیلات عالی در ایجاد موج نوین فمنیستی اشاره می‌کند.

این تجربه تلخ به زنان نشان داد که در سبقه تاریخی از مردان بیشتر آسیب دیده‌اند و علاوه بر سیاست‌ورزی و کسب قدرت در سیاست باید در جهت در هم کوبیدن فرهنگ مبتنی بر مردسالاری که در جامعه‌پذیری جنسی و کلیشه‌های جنسیتی نمودار می‌شد به نقد و کنشگری بپردازند.



زنان ایران

از مقاومت تا بازتعریف خود

علیرضا تقوایی، دانشجوی جامعه‌شناسی
دانشگاه خوارزمی

رشد یک زن در این سرزمین ساده نیست. او با قصه‌هایی بزرگ می‌شود که در آن، زن یا باید قهرمان صبور و خاموش باشد یا در سکوت و سایه حرکت کند. اما همیشه داستان‌ها همان‌طور که نوشته شده‌اند، پیش نمی‌روند.

در هر دختری که در خیابان‌های این شهر قدم برمی‌دارد، چیزی بیشتر از یک عابر دیده می‌شود؛

زنی که یاد گرفته چگونه از میان مرزها و محدودیت‌ها عبور کند. رشد زنانگی در ایران، تنها یک تجربه شخصی نیست، بلکه سفری جمعی است. سفری

که از چند نسل پیش آغاز شده و هنوز ادامه دارد.

کشف زنانگی در کوچه‌ها و خیابان‌ها

هر دختری در این سرزمین اولین بار زنانگی خود را نه در آینه، بلکه در نگاه‌های جامعه کشف می‌کند. در هشدارهایی که می‌گویند: «حواست باشد! بلند نخند، دیده نشو». در تجربهٔ اولین باری که به‌خاطر بودن، به‌خاطر انتخاب، به‌خاطر ایستادن، متوقف می‌شود. اما زنانگی تنها در محدودیت‌ها تعریف نمی‌شود؛ بلکه در لحظه‌هایی رشد می‌کند که یک زن می‌آموزد سکوت نکند، بایستد، راهش را بسازد و ادامه دهد.

تاریخ؛ آینه زنانگی در ایران

زنان ایران همیشه جنگیده‌اند، اما نه فقط در میدان‌های جنگ؛ بلکه در خیابان‌ها، دانشگاه‌ها، خانه‌ها. مادر بزرگ‌ها و مادرانمان، زنانگی را در سختی‌ها و مقاومت‌ها معنا کردند؛ از کلاس‌های درس مخفی تا اعتراض‌های آشکار. و دختران این نسل، درس‌های ناتمام را با فریادهای تازه ادامه دادند.

رشد یک زن در این سرزمین، همیشه با آگاهی از تاریخ خودش همراه است. وقتی در آینه نگاه می‌کند، تنها چهره خودش را نمی‌بیند؛ چهره زنانی را می‌بیند که قبل از او ایستاده‌اند، دویده‌اند، فریاد زده‌اند، و راه را برای او باز کرده‌اند.

سرانجام، طلوعی که
ادامه دارد

زنانگی در ایران، روایت شکستن و ساختن است. از خیابان‌های خاکستری تا خانه‌هایی که در آن‌ها امید جوانه می‌زند. از دخترانی که در نیمه‌های شب،

شعرهایی برای آینده می‌نویسند، تا زنانی که هنوز در میدان‌ها ایستاده‌اند. زنانگی در این سرزمین، یعنی امید در برابر ترس، نور در برابر تاریکی، و حرکت در برابر سکون.

و این داستان هنوز تمام نشده است...



زن و دانشگاه خوارزمی

علیرضا تقوایی، دانشجوی جامعه‌شناسی
دانشگاه خوارزمی

دانشگاه، به‌عنوان نهادی کلیدی در شکل‌دهی فرهنگ و ساختار اجتماعی، وظیفه دارد محیطی با فرصت‌های برابر برای تمامی دانشجویان ایجاد کند.

با این حال، تجربه‌

زیسته زنان در دانشگاه خوارزمی حکایت از واقعیتی متفاوت دارد؛ جایی که برخی قوانین و رویه‌ها همچنان به تداوم نابرابری‌های جنسیتی دامن می‌زنند.



پردیس کرج دانشگاه خوارزمی، مکانی که دسترسی به آن برای هر شخصی نوعی چالش محسوب می‌شود. دشواری‌ها با نزدیک شدن به دانشگاه فزونی می‌یابد و حس امنیت در پیرامون دانشگاه به کلی رنگ می‌بازد. به نظر می‌رسد تا فاجعه‌ای مشابه آنچه برای امیرمحمد خالقی رخ داد دوباره تکرار نشود، تغییر محسوسی در این وضعیت پدید نخواهد آمد.

کنترل بدن و رفتار زنان

در مسیرهایی مانند اطراف ساختمان مرکزی، زمانی که ذهنت مشغول مسائل مختلف است، ناگهان سنگینی نگاه ناخشنود و معنادار مأمور حراست را حس می‌کنی. پس از لحظاتی، او که گویی نمی‌خواهد طعمه‌ای را از دست بدهد، تو را صدا می‌زند تا به دلیل یکی از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی‌ات، یعنی نوع پوشش، برایت مزاحمت ایجاد کند. این‌گونه است که

ناامنی وارد ذهن و احساسات تو می‌شود و اضطراب، نگرانی و تشویش، مهمانان روانت می‌گردند.

ساعاتی در روز وجود دارد که اگر قصد ورود به خوابگاه یا خروج از آن را داری، متوجه می‌شوی که اختیار این کار را نداری، گویی مسئله‌ای فراتر از یک رفت‌وآمد معمولی در میان است. در این لحظات، خوابگاه چهره‌ای دوگانه به خود می‌گیرد؛ گاه همچون زندانی می‌شود که ساکنانش را در خود محبوس می‌کند و گاه همچون پناهگاهی که ورود به آن منوط به اجازه است.

علاوه بر این‌ها، مسائل دیگری نیز وجود دارند که زنان هر روز آن‌ها را با تمام وجود لمس می‌کنند و در سکوت یا اعتراض، با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

حضور زنان در هیئت علمی و فضای علمی و مدیریتی دانشگاه

تصور کنید دانشجوی رشته روانشناسی تربیتی هستید؛ رشته‌ای که ماهیتاً با مقوله آموزش و تربیت پیوندی ناگسستنی دارد. حال آنکه در میان اعضای هیئت علمی این رشته حتی یک زن نیز حضور ندارد. این واقعیت به‌تنهایی روایتگر حقیقتی تلخ و تأمل‌برانگیز است.

بحث درباره‌ی جایگاه و سهم زنان در مدیریت کلان دانشگاه‌های کشور، موضوعی گسترده و نیازمند واکاوی عمیق‌تر است؛ جایی که حضور زنان به شدت در اقلیت قرار دارد.

با نگاهی گسترده‌تر

فضای دانشگاه به‌طور مستقیم تحت‌تأثیر فرهنگ غالب جامعه قرار دارد. در جایی که نقش زنان همچنان تحت‌تأثیر توقعات سنتی و فرهنگی قرار دارد، نهادهایی مثل دانشگاه‌ها خود به‌عنوان ابزار بازتولید این نابرابری‌ها عمل می‌کنند. این فرهنگ، به‌ویژه در محیط‌های آموزشی، موجب می‌شود که زنان در بسیاری از موارد نتوانند به‌طور آزادانه و بدون فشار از قوانین اجتماعی عمل کنند.

این مشکل نه‌تنها در دانشگاه خوارزمی بلکه در بسیاری از دانشگاه‌های دیگر نیز مشاهده می‌شود، جایی که درک اشتباه از اصول فرهنگی و آموزشی، فضای دانشگاهی را تحت‌تأثیر قرار داده است.

طبق تحقیقات، نابرابری‌های جنسیتی در فضای دانشگاهی ایران از جمله در مقوله‌های پوشش و رفتار اجتماعی، اثرات منفی عمیقی بر سلامت روان و پیشرفت علمی دانشجویان زن دارد. این مشکلات به‌ویژه در دانشگاه‌هایی مانند دانشگاه خوارزمی که هنوز در اکثر جنبه‌ها از سیاست‌های سنتی پیروی می‌کنند، نمود بیشتری دارد.

این نابرابری‌ها نه تنها به تجربه تحصیلی زنان آسیب می‌زند، بلکه بر فرصت‌های شغلی و مشارکت آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی نیز تأثیر منفی خواهد گذاشت. در درازمدت، این نوع بی‌عدالتی‌ها می‌تواند باعث کاهش توانمندی‌های فردی و اجتماعی زنان شود و مسیر پیشرفت را برای بسیاری از آنان مسدود کند. از این رو، بازنگری در قوانین و مقررات دانشگاه‌ها، امری ضروری است تا تغییرات اساسی در مسیر برابری جنسیتی ایجاد شود.

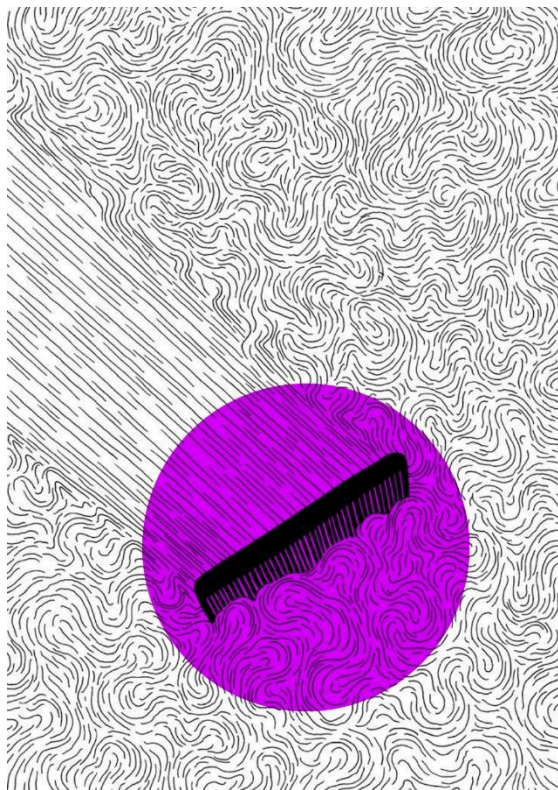
موج‌های طلایی

فاطمه گودرزی، دانشجوی فلسفه

محض دانشگاه خوارزمی

سر آخر هر آنکه نفس می‌کشد را دوست بدارد؛ زنیّت
کند و از نو بسازد، لاله‌ای بکارد، دشتی را سبز کند،
کودکی را ز جان بپرورد به مردی عشق ورزد و جهان
را بدل به جایی کند بهر بهروزی و به‌زیستن.

آی آدم‌ها! این دست‌ها که نمی‌جنگد و دشنه‌ای بهر
خونریزی از گریبان بیرون نمی‌کشد، دست‌هایی است
که عاطفه می‌آفریند، دست‌هایی که لمس خوشبختی
را برای بودن هموار می‌کند. این دست‌ها شروع
رویا‌بافی‌های تمام جهانیان است.



قد موهای کمندش تا کمر می‌رسید. وقتی بافتشان را
باز می‌کرد موج‌های طلایی و خرمایی دور شانه‌هایش
رها می‌شدند. همیشه تابش آفتاب روی پوست
گندمگونش را دوست داشت. لطیف بود، از جنس
گل‌های قهر و عمیق بود به ژرفای اقیانوس.

دیگران همیشه سطحی‌اش انگاشتند، در حالی که
رنج قرن‌ها با او بود. اشکِ شور هزاران هزار همجنس
کوچک‌دیده شده‌اش با او قدم‌به‌قدم، نفس‌به‌نفس
زندگی می‌کرد و او عادت به این اغراق داشت، عادت
به این که همیشه قوی است از جنس فولاد آبدیده.

خسته بود از این حجم شومی سرشتِ خویش. گنگی
بی‌حدی چون هاله‌ای از مه او را غرق کرده بود و
ابهام...ابهام، حتی در راه رفتنش هم نمایان بود.

این سکوت برایش سنگین بود. دوست نداشت تن
دهد به این خفقان، که چون حمایلی خفتش را
چسبیده و مجال گریز حتی برای ثانیه‌ای نمی‌دهد.

او چشم گشوده بود تا از رهایی بنویسد، از لمس
پاهای لختش روی شن‌های ساحل. از زمستان گذر
کند و دست آخر بهار شود. او منجی آفتاب تابستان
بود. به هنگامهٔ تالّو خورشید چشم‌هایش برق
می‌زد و این تابش صدچندان نشان قدرتانی آفتاب از
چشمان او بود.

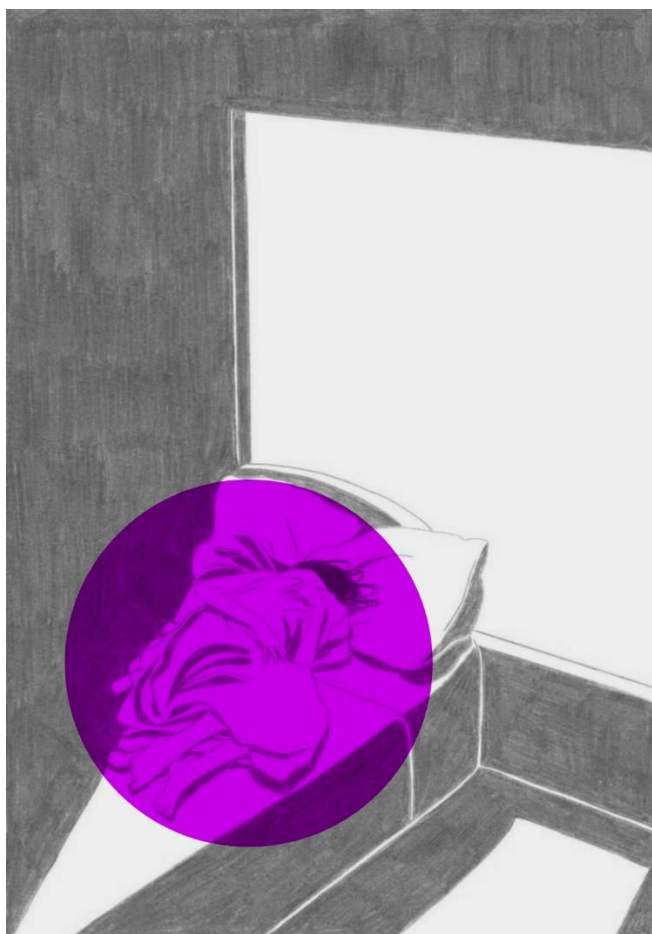
زمین برایش قدمگاهی بود تا قطره قطره صلح را به
تن خشکیده‌اش بچکاند و پشت پاهایش بنفشه
برویاند. شرم و خِفّت جنگ را از جان جهان بگیرد، به
جایش پارچه‌ای سپید بدوزد و به دستان آشتی دهد.

اتاقی از آن خود

حدیثه پشمکی، دانشجوی
جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی

آن‌جا که دنیا مردانه است، داشتن اتاقی از آن خود برای زنان حداقل این امکان را می‌دهد که در آن هر زن آن‌چه دوست دارد می‌تواند انجام دهد. اتاقی از آن خود یعنی اتاقی خارج از محیط آشپزخانه و اتاق خواب و نشیمن، اتاقی که بتوان بی هیچ مانعی در آن نشست و نوشت. اتاقی آزاد از قید شوهر و بند فرزندان و کار بی‌پایان خانه. زنی که می‌خواهد داستان بنویسد باید پول و اتاق از آن خود داشته باشد.

در اغلب فرهنگ‌ها فرآیند زنانگی در دختران جوان، کمتر با اهمیت تلقی شده و به‌عنوان موضوعی در حوزه مطالعات جنسیت کمتر مورد توجه قرار گرفته، طرز تلقی دختران از زنانگی، نحوه پذیرش و ایفای ارزش‌های زنانگی توسط دختران از موضوعات قابل تأمل در بررسی زنانگی در میان دختران جوان است. تصویری که دختران از ارزش‌های زنانگی و نقش‌های زنانه ارائه می‌کنند مبتنی بر تصورات قالبی و برداشت‌های رایج در این باره است. دختران جوان به موازات توجه به نقش‌ها و فعالیت‌های اجتماعی زنان به نقش‌های رایج زنانه مبتنی بر تقسیم کار جنسیتی و تعریف زن از منظری مردانه گرایش دارند



نابرابری جنسیتی در ورزش

مینا صالحی، دانشجوی جامعه‌شناسی
دانشگاه خوارزمی

نابرابری جنسیتی در تمام عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در همه کشورها کم و بیش وجود دارد. در بسیاری از حوزه‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها، رویکرد و دیدگاه مردمحور به چشم می‌خورد. ورزش نیز از این قاعده مستثنی نیست.

در زمینه مدیریت ورزشی توجه و تخصیص بودجه و امکانات معمولاً بیشتر به مردان اختصاص دارد و ورزش زنان در درجه دوم اهمیت و اولویت قرار می‌گیرد. این در حالی است که در سال‌های اخیر در

بیشتر کشورهای در حال توسعه، موجی از دو نوع گفتمان «برابری جنسیتی در ورزش» و «ورزش برای برابری جنسیتی» آغاز شده است و هدف آن‌ها کاهش نابرابری‌ها در مدیریت ورزشی و همچنین توجه دادن به پتانسیل‌های ورزش برای رسیدن به برابری جنسیتی بوده است.

این دو گفتمان علاوه بر این، بر موضوع برابری جنسیتی در ورزش برای رسیدن به توسعه نیز تأکید می‌کنند، با این استدلال که ورزش و بالا رفتن شاخص برابری جنسیتی، هم به صورت جداگانه و هم به صورت در هم تنیده و در تعامل با یکدیگر، به توسعه اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی کمک می‌کنند. به

همین سبب، بسیاری از کشورهای در حال توسعه، همچون یمن و جمهوری نامیبیا، با تشکیل انجمن‌های ورزش و زنان، به جنبش «زنان در توسعه» (WID) پیوسته‌اند. با وجود این همچنان در بسیاری از کشورهای جهان امر نابرابری جنسیتی در ورزش آشکار یا پنهان وجود دارد.

تقریباً در همه کشورهای جهان، مردان بیش از زنان به ورزش تمایل نشان می‌دهند و مدیران و سیاست‌گذاران به ورزش مردان بیش از زنان ارزش و بها می‌دهند. این رویکرد مردانه به ورزش از طریق نظام آموزشی، رسانه‌ها و ساختارهای اجتماعی نیز

تشویق و تشدید می‌شود.

پاملا کزیدون، جامعه‌شناس و متخصص رسانه، ورزش را آینه جامعه می‌داند که ارزش‌های فرهنگی و هنجارهای اجتماعی را منعکس می‌کند. کزیدون

ورزش را «جهان کوچکی از ارزش‌های جنسیتی» توصیف می‌کند و معتقد است که رسانه‌ها قادرند در تثبیت این ارزش‌ها و هنجارهای جنسیتی نقش مؤثری ایفا کنند.

بر این اساس می‌توان گفت مردمحوری در ورزش معلول عوامل ساختاری، اجتماعی و فرهنگی متعددی است از قبیل: اشتغال بیشتر زنان به کار بدون مزد و در دسترس نداشتن منابع مالی کافی؛ مسئولیت نگهداری از فرزندان و سالمندان خانواده؛ تقبیح بدن عضلانی زن، تبلیغ ظرافت و لطافت برای بدن زنانه و تشویق زنان به داشتن بدنی ظریف و ضعیف. علت



دیگر اینکه ورزش بیشتر برای مردان تشویق می‌شود، به‌خصوص در کشورهای در حال توسعه و با فرهنگ سنتی‌تر، این است که ورزش وسیله‌ای تلقی می‌شود برای ساختن مردانی تنومند و قوی که توانایی ادارهٔ جامعه و رهبری کردن را داشته باشند. حال آنکه از زنان توقع ظرافت و طنازی و وابستگی می‌رود. این توقعات و انتظارات از نقش‌های زنانه و مردانه را «ایدئال‌های زیبایی هژمونیک» می‌نامند. این انتظارات نقشی کلیشه‌ای، زیبایی زنان را در لطافت و ظرافت و ضعف جسمانی و زیبایی مردان را در قدرت و شجاعت و تنومندی می‌دانند و زن یا مردی را که از این استانداردها فاصله بگیرد، سرزنش و طرد می‌کنند.

در ایران به‌علت غلبهٔ بیشتر فرهنگ سنتی و نابرابری‌های نهادی و قانونی افزون‌تر، این شکاف جنسیتی در ورزش عمیق‌تر و عوامل آن نیز متنوع‌ترند. برای مثال یکی از چالش‌های عمده برای ورزش بانوان ساعت کار باشگاه‌های ورزشی است که صبح‌ها به زنان اختصاص دارد و بعد از ظهر و شب‌ها مردانه است. این تقسیم ساعت‌ها عملاً موجب می‌شود که بسیاری از زنان شاغل از ورزش کردن محروم شوند. زیرا در ایران تعداد باشگاه‌های کاملاً زنانه بسیار کم است و در دسترس تمام زنان قرار ندارد.

مانع جدی دیگر برای ورزش زنان در ایران، محدودیت شدید بسیاری از رشته‌های ورزشی برای زنان است که هم در قانون و هم در عرف و فرهنگ جامعه برای زنان مناسب تشخیص داده نمی‌شود. زشت‌شماری و سرزنش عرفی ورزش زنان در فضای باز و نیز مشکلات امنیتی و روانی که برای زنان در محیط‌های عمومی پیش می‌آید نیز محدودیت جدی برای زنانی ایجاد می‌کند که منابع مالی برای ثبت‌نام در باشگاه را ندارند یا تمایل دارند در فضای باز ورزش

کنند و از امکانات فضای سبز بهره ببرند. نبود حمایت مالی کافی از ورزش بانوان، پخش نشدن مسابقات آنان از رسانه ملی و حتی محرومیت زنان از تماشای مسابقات ورزشی در ورزشگاه‌ها نیز موجب دلسردی زنان در ورزش می‌شود.

چالش و محدودیت دیگری که پیش روی دختران ورزشکار ایرانی وجود دارد، باور فرهنگی در خصوص از بین رفتن یا آسیب دیدن هایمن به‌علت برخی از ورزش‌ها همچون سوارکاری، ژیمناستیک، دوچرخه‌سواری یا ورزش‌های رزمی است. اگرچه پزشکان و متخصصان این موضوع را رد کرده‌اند، اما هنوز این باور فرهنگی و عرفی در بسیاری از مناطق ایران موجب محروم شدن دختران از ورزش محبوبشان می‌شود. ضمن اینکه بسیاری از ورزش‌های بومی و سنتی ایران، مانند کشتی و ورزش‌های زروخانه‌ای، ورزش‌هایی مردانه تلقی می‌شوند و ورود زنان به چنین رشته‌هایی با چالش‌ها و موانع متعدد قانونی و فرهنگی مواجه می‌شود. در حالی که زنان در رشته‌های ورزشی دیگر که ورزش‌های مدرن محسوب می‌شوند، همچون فوتبال و تکواندو، به‌خوبی توانسته‌اند مهارت‌ها و استعداد ورزشی خود را به نمایش بگذارند.

بنابراین، می‌توان گفت محرومیت زنان از برخی رشته‌های ورزشی، نه به علت ضعف‌های جسمانی و کمبود استعداد، بلکه به سبب وجود موانع و محدودیت‌های قانونی و نهادی و بسترها و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی است که فرصت بروز و ظهور توانایی‌ها و کشف استعداد را به زنان نداده است.

در نهایت برای رفع چالش‌های ورزش زنان، رسیدن به برابری جنسیتی در ورزش و همچنین اجرای پروژه‌های ورزشی که برابری جنسیتی را ارتقا

ببخشد، لازم است که از کلیشه‌سازی نقش‌های جنسیتی در خانواده و جامعه دور شویم.

در این زمینه، بایسته است که به پارامترها و زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نابرابری‌ها توجه شود. بخشی از این تبعیض‌ها با اصلاح قوانین و توجه بیشتر سیاست‌گذاران و مدیران ورزشی به موضوع ورزش بانوان کمرنگ می‌شود. اما اصلاح عرف و ایجاد زمینه‌های فرهنگی برای پذیرش همه انواع ورزش برای زنان، اعم از ورزش همگانی و در فضای باز و نیز ورزش‌های رزمی، نیازمند رویکردی بلندمدت‌تر است.

برای غلبه بر موانع فرهنگی ورزش زنان به‌خصوص در فضای باز، این باور عرفی باید تغییر کند که زنان مسئول رفتار و آزارهای مردان‌اند. در بسیاری از موقعیت‌ها، زنان بابت پوشیده نبودن یا رفتار خلاف انتظار جامعه شماتت می‌شوند. حال آنکه انتظار جامعه از زنان ناروا بوده و هر رفتار معمولی زنان از جمله ورزش کردن در محیط باز نوعی کد دادن محسوب می‌شود. چنانچه این باور تغییر یابد و مردان مسئول هر حرف و رفتار خود شناخته شوند و بابت آن سرزنش و مجازات شوند، زنان به آرامش و امنیت بیشتری برای ورزش کردن در پارک‌ها و فضای سبز دست خواهند یافت.

در این خصوص، توجه به تبلیغات و آگاهی‌رسانی از طریق رسانه اهمیت می‌یابد. زیرا همان‌طور که پاملا کریدون نیز خاطر نشان کرده است، رسانه قابلیت عظیمی در برساخت، تغییر و بازتولید ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی دارد. بنابراین، نمایش ورزش بانوان در رسانه می‌تواند به عادی‌سازی این امر در سطح جامعه کمک کند. همچنین توسعه کمی و کیفی فضاهای تفریحی ورزشی (مانند چیتگر) که امکان مشارکت خانوادگی در فعالیت‌های بدنی و

ورزشی در آن مکان‌ها وجود داشته باشد، به عادی‌سازی ورزش زنان در فضای باز و افزایش مشارکت زنان، کودکان و سالمندان و همچنین تسهیل دسترسی همه اقشار جامعه به امکانات ورزشی می‌انجامد.

علاوه بر این، از آنجا که ورزش در افزایش نشاط، اعتماد به نفس و سلامت عمومی جسم و روح تأثیر فراوان دارد، بنابراین عادی شدن ورزش‌های گروهی و همگانی و روزانه زنان و رفع موانع قانونی و نهادی ورزش حرفه‌ای و قهرمانی آنان، می‌تواند به نشاط و سرزندگی زنان کمک شایانی نماید و راه را برای داشتن جامعه‌ای شادتر و سالم‌تر هموار کند. زیرا ورزش زنان به شادی و نشاط آنان کمک می‌کند و چنانچه زنان شاد باشند، خانواده را شاد و سرحال نگه می‌دارند و چنانچه خانواده پرنشاط باشد، به‌عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین و بنیادی‌ترین نهاد اجتماع، کارکردهای خود در جهت رساندن جامعه به خوشبختی و توسعه بهتر انجام می‌دهد.